

دکتر تقی وحیدیان کامیار

استاد زبان‌شناسی دانشگاه آزاد اسلامی مشهد

کشف معمای یک نکته دستوری

که بیش از یک قرن، علمای دستور را به خود مشغول داشته است

چکیده

این معمایی که بیش از یک قرن ذهن دستوریان را به خود مشغول داشته ناشی از آگاه نبودن از مسأله حاکمیت زبان است. منظور از حاکمیت این است که اگر یک گروه اسمی در جمله‌ای مرکب، هم در جمله هسته نقشی داشته باشد و هم در وابسته. و نقشها نیز متفاوت باشد، در این صورت گروهی که نقش‌نما دارد حاکم است. در این حلّ این معما به این صورت است که "ی" در جمله‌ای مانند:

همان مردی که روزنامه می‌خواند، دوست من است. واژه "مردی" برای جمله روزنامه می‌خواند، نکره است اما برای جمله اصلی، معرفه و چون معرفه در فارسی نشانه ندارد و نکره نشانه دارد (ی)، حاکمیت با نکره است.

واژه‌های کلیدی:

معرفه، نکره، اسم جنس، حاکمیت.

بیش از یک قرن (۱۱۹ سال) است که یک نکته دستور فارسی، دستوریان خارجی و ایرانی را به خود مشغول داشته و نظریه‌هایی متفاوت و حتی متناقض داده‌اند و معما همچنان باقی است. نگارنده در این گفتار برآنست که پرده از این راز بردارد و واقعیت را روشن سازد. نخست یادآور می‌شویم که در زبان فارسی معاصر، اسم نکره، نقش نمای «ی» (i) دارد که در آخر اسم می‌آید: «کتابی خریدم». یا «یک در آغاز اسم و «ی» در پایان آن: «فرهاد یک کتابی با خود آورده بود»؛ اما معرفه و اسم جنس، نشانه یا نقش‌نما ندارد: «کتاب مال من است» (معرفه به عهد حضوری یا ذهنی). «کتاب گران شده است». (اسم جنس)

با توجه به مطالب فوق، در جمله «مردی که روزنامه می‌خواند، همسایه ماست». «مرد» نقش نمای نکره دارد اما در عین حال معرفه است. این تناقض همان است که بیش از یک قرن دستوریان در شناخت آن درمانده‌اند و پاسخی درست برای آن نیافته‌اند و هرکس درباره معرفه یا نکره بودن آن نظری داده است. بعضی این «ی» را نشانه نکره دانسته‌اند، بعضی نشانه معرفه، بعضی «ی» ا اشاره، بعضی نکره مخصصه! و غیره.

۱- معرفه در نقش مفعولی، نقش نمای «را» می‌گیرد: کتاب را بردار. نکره نیز در نقش مفعولی می‌تواند «را» بگیرد که در این صورت «را» نشانه مفعولی است و قابل حذف نیز هست. به هر حال این «ی» آن قدر مهم است که پنج صفحه از کتاب اسم جنس و معرفه و نکره دکتر معین به آن اختصاص یافته است. اینک به بررسی نظرات مختلف و سپس به کشف این معما می‌پردازیم:

ظاهراً اولین کسی که درباره آن بحث کرده، د/رمستتر است که در سال ۱۸۸۸ در پژوهش‌های ایرانی می‌نویسد که این «ی» اشاره‌ی یا «ی» تعریف است، «این یاء بمنزله حرف تعریف معین پیش از ضمائر موصول استعمال می‌شود... این نشانه همان ضمیر aiva (این) است. در فارسی باستان به صورت hya ...ava است که مقلوب شده» این «ی» نکره نیست (معین)

نظر دارمستتر درست نیست زیرا این «ی» را به استناد فارسی باستان، «ی» تعریف می‌نامد، حال آنکه این «ی» در فارسی معاصر، اشاره و تعریف نیست ولو آن‌که آن در فارسی باستان تعریف و اشاره باشد. اصولاً زبان پدیده‌ایست پیوسته در تغییر، هم از نظر قواعد و هم از نظر واژگان، چندان‌که برای فارسی زبان امروز فراگرفتن فارسی باستان و اوستا همانند یک زبان بیگانه دشوار است.

ناگفته نماند که از دیدگاه زبان‌شناسی بررسی یک زبان در دوره‌ای خاص نیاز به بررسی تاریخی آن ندارد، مثلاً در فارسی امروز در واژه خستگان، «گ» میانجی است حال آن‌که از نظر تاریخی این «گ» اصلی است، زیرا در آن زمان به صورت «خستک» تلفظ می‌شده است؛ البته تفکیک توصیف هم‌زمانی از در زمانی (تاریخی) که از یافته‌های فردینان دوسوسور، پدر زبان‌شناسی نوین است، در زمان دارمستتر مطرح نبوده، زیرا آراء سوسور در ۱۹۱۶- یعنی بیست سال پس از فوت دارمستتر- به چاپ رسید. (رک، روبینز، ۱۳۷۰/ ص ۴۱۶)

دکتر معین نیز نظر دارمستتر را رد می‌کند و می‌گوید: این «ی» تعریف نیست، زیرا اسم ماقبل را معرفه نمی‌سازد. *زالمان* و شوکفسکی در قرن نوزدهم در دستور زبان فارسی به زبان آلمانی، همین نظر را دارند. (همان، ۲۲)

احمد شفائی، استاد دانشگاه باکو همین نظر دارمستتر را تکرار می‌کند، یعنی این «ی» را «ی» اشاره می‌داند و می‌گوید که این دو «ی» یعنی «ی» نکره و «ی» مورد بحث، منشأ متفاوت دارند. (۱۳۵۲/ ص ۴۲۵)

چنان‌که گفتیم این بحث فارسی امروز است و در فارسی امروز، این «ی» اشاره نیست. ژیلبر لازار این «ی» را موصول می‌نامد و معتقد است که *واژه بست* دیگری که صورت "i" دارد [ی موصول] وظیفه به هم پیوستن اسم مفرد یا جمع را به یک تک جمله که آن را معرفه می‌کند، بر عهده دارد، (ترجمه ۱۳۸۴/ ص ۹۵)

سخن لازار مبنی بر «ی» موصول بودن، درست نیست زیرا «که»، موصول است نه «ی»، حتی اگر اسم پیش از «ی» خاص باشد، این «ی» حذف می‌شود اما «که» موصول بجاست: «احمد که این داستان را نوشته، نویسنده حرفه‌ای است».

نظرات دستورنویسان ایرانی

دکتر فرشیدورد می‌نویسد که «[این «ی»] نشانهٔ معرفه است و آن هنگامی است که پس از آن جمله وصفی یا مضاف الیهی بیاید؛ «مردی که دیروز به این جا آمد، مهربان بود». دلیل آن هم اینست که این نشانه گاهی با «این» و «آن» که از نشانه‌های معرفه هستند، جمع می‌شود؛ مثل: «آن روزی که او را دیدم سر از پا نمی‌شناختم». (همان ۱۳۸۲/ص ۱۹۱) سپس می‌افزاید: این «ی» را بهتر است موصول بگیریم نه نکره. (همان) درباره استدلال دکتر فرشیدورد بعداً خواهیم گفت که ربطی به این «ی» ندارد و همان گونه که قبلاً دیدیم این «ی» نه می‌تواند نشانه معرفه باشد و نه «ی» موصول است، زیرا «ی» موصول وجود ندارد.

دکتر شریعت می‌نویسد: اگر اسمی هم علامت نکره داشته باشد و هم علامت معرفه باید آن را معرفه دانست: آن پسری که دیدی، برادر من بود. (۱۳۷۲/ص ۶-۲۲۵) چنان که می‌بینیم این همان نظر دکتر فرشیدورد است، در حالی که شریعت در سال ۱۳۴۹ این «ی» را نکره مخصوصه می‌داند، یعنی نکره‌ای که تا اندازه‌ای بطرف معرفه رفته است. (ص ۸۸)

دکتر علی‌اشرف صادقی درباره «ی» بحث نمی‌کند، اما درباره جمله‌های ربطی توصیفی می‌نویسد که اسم قبل از خود را محدود می‌کنند یا معرفه به محدود: «دانش‌آموزی که کوشش می‌کند، موفق می‌شود». برای معرفه: «مردی که آمد پدر پرویز است». (۱۳۶۰/ص ۲۵)

ناگفته نماند که فرق جمله دوم با جمله اول در کلمه «پرویز» است که اسم خاص است.

در دستور معروف به پنج استاد این «ی»، «ی» نکره محسوب می‌شود؛ مثال:

فرشته‌ای که وکیل است بر خزاین باد چه غم خورد که بمیرد چراغ پیرزنی

(جلد ۱، ۱۳۳/۲۳)

در اغلب دستورهای فارسی این «ی» را نکره می‌گیرند از جمله دستورنامه (مشکور)، دستور جامع (همایون فرخ)

در دستور گشتاری اسم پیش از این «ی» معرفه دانسته شده است و یاء ربط! «در مواردی که نشانهٔ «ی» پیش از جمله وابسته، به دنبال اسم ظاهر شود: یای ربط را نشان

می‌دهد: «مسأله مهمی که در حال حاضر پیش از همه مسائل قرار دارد اصلاح ساختار اقتصادی ایران است.» (مشکوٰۃ‌الدینی، ۱۳۷۹/ص ۶۸)

در کتاب اسم جنس، معرفه و نکره، دکتر معین می‌نویسد که «ی» مورد بحث، «ی» تعریف نیست زیرا اسم ماقبل را معرفه نمی‌سازد، فقط از نکره بودن و ابهام مطلق بیرون می‌آورد... به همین مناسبت اطلاق «ی» نکره هم بدان درست نیست، بهتر آنست که این نوع «ی» را علامت نکره مخصصه بنامیم.» (۱۳۶۹/ص ۲۳)

نکره مخصصه یعنی چه، یعنی نکره معرفه! دکتر معین خود می‌گوید اسم از لحاظ تعریف بر دو گونه است: نکره و معرفه (همان /ص ۷۷). اصطلاح نکره مخصصه تناقض دارد یعنی نکره معرفه. می‌بینیم که علمای دستور زبان فارسی در مورد این «ی» چقدر اختلاف نظر دارند و هیچ‌کدام واقعیت را در نیافته‌اند. عجیب این‌که هیچ‌یک از علمای دستور نگفته که مسأله مبهم است و پاسخی برای این مسأله ندارم.

برای روشن شدن مطلب اشاره می‌کنم به پژوهشی که اخیراً نگارنده در مورد حاکمیت در جمله‌های مرکب توضیحی، کرده است (این مقاله برای چاپ ارسال گردیده است). در جمله‌های مرکب اگر یک گروه اسمی میان جمله هسته و جمله وابسته مشترک باشد، این گروه در جمله دوم به قرینه ذکر در جمله اول، حذف می‌شود و در حقیقت یک گروه دارای دو نقش می‌شود:

مردی که روزنامه می‌خواند همسایه ماست.

در این جمله مرکب توضیحی واژه «مرد» هم نهاد جمله وابسته (... روزنامه می‌خواند) است و هم نهاد جمله هسته (... همسایه ماست). ژرف ساخت این نکته را روشن می‌کند:

مردی روزنامه می‌خواند، مرد همسایه ماست.

این مطالب در دستورها آمده است اما مسأله مهم این است که اگر این گروه اسمی (یا اسم) مشترک در دو جمله نقشهای متفاوتی داشته باشد و یکی از آنها دارای نقش نما باشد، چه رخ می‌دهد:

مردی را که روزنامه می‌خواند ببین.

«مرد» برای جمله وابسته (... می‌خواند) نهاد است و برای جمله هسته (ببین) مفعول با نقش نمای را.

آیا «مرد» که در هر دو جمله مشترک است و در جمله دومی به قرینه ذکر حذف شده، به دلیل نهاد بودن برای جمله وابسته باید بدون نقش نما باشد (نهاد نقش نما ندارد) یا به دلیل مفعول بودن برای جمله هسته دارای نقش نمای «را»؟ چنانکه عملاً می‌بینیم آنکه نقش نما دارد حاکم شده است: پروین به ثروتی می‌نازد که از آن او نیست. ژرف ساخت جمله چنین است: پروین به ثروتی می‌نازد. ثروت از آن او نیست. «ثروت» برای جمله هسته متمم است و برای جمله وابسته، نهاد و چنانکه می‌بینیم متمم که دارای نقش ناماست بر نهاد حاکم شده است.

نتیجه این تحقیق این است که در جمله‌های مرکب توضیحی، گروه اسمی (یا اسم) مشترک دارای نقش نما، بر گروه یا اسم بدون نقش نما حاکم است.

اکنون با این اطلاعات به بررسی «ی» مورد بحث می‌پردازیم: «مردی که روزنامه می‌خواند همسایه ماست». ژرف ساخت جمله چنین است:

مردی روزنامه می‌خواند مرد همسایه ماست

واژه «مرد» در هر دو جمله، هسته و وابسته، مشترک است. اما در اولی نکره است و در دومی معرفه، زیرا طبق قاعده: «اسمی که یک بار در جمله ذکر شود برای دفعات بعد معرفه خواهد بود (صادقی، ۱۳۶۰/ص ۲۴) (همه دستورها این نکته را متذکر شده‌اند).

طبق فرمولی که گفتیم در جمله‌های مرکب توضیحی، گروه یا واژه دارای نقش نما حاکم است و چون نکره، دارای نقش نمای «ی» است و معرفه نقش نما ندارد، نکره حاکم شده است بنابراین «مرد» دارای نقش نمای «ی» برای جمله وابسته نکره است و برای جمله دوم معرفه (گرچه «مرد» دارای نقش نمای «ی» است اما «ی» به دلیل حاکمیت آمده است همچنان که در جمله «کتابی را که روی میز است بردار» «کتابی» برای جمله روی میز است نهاد است گرچه دارای نقش نمای مفعول است.

به هر حال با توجه به مسأله حاکمیت، «ی» مورد بحث نه معرفه است نه اشاره، نه ربطی، نه نکره مخصوصه و ... بلکه «ی» نکره است برای جمله هسته (... بردار) که به دلیل حاکمیت نکره آمده است گرچه «مرد» برای جمله دوم معرفه است. پس مسأله حاکمیت، مشکل ۱۱۹ ساله را حل می‌کند.

ضمناً دستور گشتاری نیز مسأله حاکمیت را تأیید می‌کند زیرا چنانکه گفتیم ژرف ساخت جمله: «مردی که روزنامه می‌خواند همسایه ماست» چنین است:

مردی روزنامه می خواند مرد همسایه ماست
و اما این که بعضی از دستورنویسان، گفته اند اگر قبل از اسم همراه با «ی» مورد بحث، صفت اشاره «آن» یا «این» بیاید، آن اسم معرفه می شود، مثلاً: آن مردی که روزنامه می خواند همسایه ماست؛ این سخن نیز درست نیست زیرا صفت اشاره مربوط به «مرد» در جمله هسته است نه در جمله وابسته. ژرف ساخت جمله این واقعیت را نشان می دهد:

مردی روزنامه می خواند آن مرد همسایه ماست
اگر «آن» را در اول «مردی» در جمله وابسته بیاوریم نادرست است: آن مردی روزنامه می خواند!

فهرست منابع

- ۱- ارژنگ، صادقی، ۱۳۶۰، دستور برای سال سوم دبیرستان.
- ۲- انوری، گیوی، دستور زبان فارسی ۲.
- ۳- روبینز، آراچ، ۱۳۷۱، تاریخ مختصر زبانشناسی، ترجمه علی محمد حق شناس، نشر مرکز.
- ۴- ژیلبر، لازار، ۱۳۸۲، دستور زبان فارسی معاصر، ترجمه مهستی بحرینی، هرمس.
- ۵- شریعت، محمدجواد، ۱۳۷۲، دستور زبان فارسی، اساطیر، چاپ ششم.
- ۶- شفایی، احمد، ۱۳۵۲، «جمله های مرکب»، مجله سخن.
- ۷- صادقی، علی اشرف، ارژنگ غلامرضا، ۱۳۵۴، دستور (آموزش متوسطه فرهنگ و ادب).
- ۸- فرشیدورد، خسرو، ۱۳۸۲، دستور مفصل امروز، سخن.
- ۹- قریب و دیگران، ۱۳۳۰، دستور زبان فارسی برای سال اول دبیرستان.
- ۱۰- مشکوة الدینی، ۱۳۷۹، دستور زبان فارسی بر پایه نظریه گشتاری، دانشگاه فردوسی مشهد.
- ۱۱- شکور، ۱۳۳۸، دستور نامه فرهنگ و ادب.
- ۱۲- معین، محمد، ۱۳۶۹، اسم جنس، معرفه و نکره.
- ۱۳- همایون فرخ، عبدالرحیم، دستور جامع زبان فارسی، چاپ دوم.

دکتر اکبر شعبانی

عضو هیأت علمی دانشگاه آزاد اسلامی واحد نیشابور

نجم‌الدین کبری، استادان و شاگردان وی

چکیده

مذهب تصوف که ابتدا در بغداد و عراق آشکار گردید و بزرگانی همچون حسین بن منصور حلاج، جنید بغدادی و شبلی در این طریقه ظهور کردند، بعدها بخصوص پس از انقراض غزنویان و روی کار آمدن سلجوقیان، در خراسان فرصت ظهور پیدا کرد، و افرادی چون ابوالحسن خرقانی، شیخ ابوالقاسم قشیری و ابوسعید ابوالخیر در این طریقه پدید آمدند و به مرور بازار متصوفه گرم شد به گونه‌ای که مقارن حمله مغول، رونق این طریقه در خراسان کمتر از عراق و شام نبود. مخصوصاً با ظهور شیخ نجم‌الدین کبری بنیان‌گذار طریقه کبرویه، جانی تازه در کالبد این فرقه دمیده شد و خراسان و خوارزم، مقصد و ملجاء اهل معرفت گردید و شوریدگانی از بلاد دور و نزدیک روی برآستان شیخ نهادند و پس از تلمذ در محضر نجم‌الدین به مثابه سفیرانی راستین، عهده‌دار اشاعه تعلیمات او در دیگر ممالک شدند. این جانب در این نوشته برآنم پس از معرفی مختصر نجم‌الدین کبری از کسانی که به نوعی با او مرتبط بوده‌اند سخن به میان آورم. برخی سمت استادی داشته و تعداد کثیری نیز به عنوان شاگردان و مریدان شیخ از محضر او کسب فیض کرده‌اند.

واژه‌های کلیدی:

نجم‌الدین کبری، تصوف و عرفان، استادان و مریدان نجم‌الدین.

در سال ۵۴۰ هجری قمری در خطّه باستانی خوارزم و در دیار خیوک یا خیوق که بعدها به خیوه شهرت یافت، در خانواده‌ای اهل علم و فضیلت، کودکی پا به عرصه وجود گذاشت که نامش را / احمد نهادند و او کسی نبود جز / ابو عبدالله احمد بن عمر بن محمد بن عبدالله خیوقی خوارزمی، معروف به نجم‌الدین کبری، بنیان گذار سلسله کبرویه، مقتدای عارفان بیدل و سرحلقه عاشقان واصل.

گرچه نجم‌الدینش گفتند (برتلز، ۱۳۵۶ / ۴۳۲) اما: او نه ستاره بلکه خورشیدی بود که از شرق عالم عرفان طلوع کرد و پرتو معنویتش تا اقصی نقاط عالم اسلام را در بر گرفت و مریدانی از عراق و فارس و خراسان و ماوراءالنهر و دیگر بلاد، سر ارادت بر آستانش نهادند و با بهره مندی از انفاس مسیحاییش هر یک قطب ناحیه‌ای و حجت جزیره‌ای شدند.

نامبرده مقدمات علوم را در زادگاهش فرا گرفت و سپس بنا بر رسم طالبان علم و معرفت، به سیر و سفر پرداخت، نیشابور و اصفهان و همدان و تبریز و خوزستان و حجاز و مصر را سیاحت کرد و ضمن کسب علوم ظاهری و باطنی، با مشایخ بزرگ روزگار خویش آشنا گردید و با دانش‌اندوزی در محضر فرایند اهل معرفت به مقام استادی و ارشاد رسید و پس از گرفتن خرقه از دست شیخ اسماعیل قصری (جامی، ۱۳۶۶ / ۴۱۸) به خوارزم بازگشت و تا پایان عمر به ارشاد خلق پرداخت و در حالی که از ماورای جیحون تا سواحل نیل، مقتدای اهل دل و آشنای اهل راز بود، در سال ۶۱۸ و در حادثه‌ای خونین، قهرمانانه به استقبال مرگ شتافت و دنیا را به اهل دنیا باز گذاشت.

در اینجا بی مناسبت نمی‌بینم، ماجرای حماسه آمیز شهادت شیخ را در مواجهه با لشکر جرّار مغول - گرچه تکراری است - نقل نمایم:

" چون کفّار به شهر در آمدند، شیخ، اصحاب باقیمانده را بخواند و گفت: قوموا علی اسم الله نقاتل فی سبیل الله. و به خانه درآمد و خرقه خود را پوشید و میان محکم ببست و آن خرقه پیش گشاده بود، بغل خود را از هر دو جانب پر سنگ کرد و نیزه‌ای به دست گرفت و بیرون آمد، چون با کفّار مقابل شد، در روی ایشان سنگ می‌انداخت، تا آن غایت که هیچ سنگ باقی نماند. کفّار وی را تیر باران کردند، یک تیر بر سینه مبارک وی آمد، بیرون کشید و بیانداخت و بر آن برفت. گویند در وقت شهادت پرچم

(کاکل) کافری را گرفته بود، پس از شهادت ده کس نتوانستند وی را از دست شیخ خلاص دهند، عاقبت آنرا بیریدند." (همان / ۴۲۳)

جامی در نفحات الانس، پس از ذکر این واقعه، ضمن انتساب مولانا جلال‌الدین رومی به حضرت شیخ نجم‌الدین، به نقل دو بیت از او مبادرت می‌نماید که اشاره به قضیهٔ اخیر دارد:

ما از آن محتشمانیم که ساغر گیرند نه از آن مفلسکان کان بز لاغر گیرند
به یکی دست می‌خالص ایمان نوشند به یکی دست دگر پرچم کافر گیرند

شیخ نجم‌الدین کبری بی‌تردید از مشاهیر عرفا و اکابر صوفیان صاحب مشرب اواخر قرن ششم و اوایل قرن هفتم و نام آورترین چهره در عرفان مشرق زمین است و از آن روزگار تا به امروز همچون اختری تابناک در آسمان عرفان اسلامی، همواره توجّه اهل معرفت را به خود معطوف داشته است. عناوینی از قبیل: نجم کبری، طامه الکبری، شیخ کبیر، شیخ عالم، شیخ جهان، شیخ ولی تراش و جز آن که در طول زمان و توسط بزرگان روزگار به او تعلق گرفته؛ خود گواه روشن این مدعاست.

گفتنی است شیخ علاوه بر ارشاد اهل معنی از کار تصنیف و تألیف نیز غفلت نورزیده و آثار متعددی در فارسی و تازی به رشته تحریر درآورده است. از جمله: الاصول العشره، رساله فی السلوک، رساله الطریق، طوابع التنویر، فوائج الجمال، لومه الائم، هداية الطالبین، آداب المریدین، سکینه الصالحین، وصول الی الله و تفسیری در دوازده جلد، بعلاوه اشعاری نیز بدو منسوب است، از جمله رباعی زیر:

حاشا که دلم از تو جدا خواهد شد یا با کس دیگر آشنا خواهد شد
از مهر تو بگسلد که را دارد دوست از کوی تو بگذرد کجا خواهد شد

(صفا، ۱۳۵۶ / ۱۰۱۴)

و اینک پس از گذشت قرن‌ها، نجم‌الدین، فرزند برومند خطّه خوارزم، به یکی از تاثیرگذارترین چهره‌ها در فرهنگ و معنویت مشرق زمین بدل گردیده و به عنوان میراث مشترک ملل منطقه، محترم شمرده می‌شود و اما بحث همه جانبه دربارهٔ ابعاد مختلف زندگی معنوی این شخصیت شگرف و اسطوره آسا، از حوصلهٔ این نوشته خارج است و

در صفحات محدود یک مقاله نمی‌گنجد. بنابراین از سر اضطرار تنها به معرفی مختصر برخی چهره‌های شاخص دوران نجم الدین و بیشتر به دلیل ارتباطی که با نامبرده داشته‌اند، می‌پردازم و از فراوان موضوع گفتنی دیگر در می‌گذرم.

شیخ اسماعیل قصری

می‌گویند اصفهانی الاصل و ساکن دزفول بوده و در آنجا مدرسه و خانقاهی داشته و به تربیت سالکان و ارشاد طالبان مشغول بوده است. (محمدی، ۱۳۸۰ / ۳۶) این پیر وارسته صافی اعتقاد در زندگی نجم الدین کبری جایگاه والایی دارد، زیرا عارف فرزانه خیه، خرقة شیخی از دست او گرفته است. (جامی، همان / ۴۱۸) ماجرای رسیدن نجم الدین به خدمت این عارف بزرگ، شنیدنی است:

" چون به مُلکِ خوزستان رسید در دزبول (دزفول) و آنجا رنجور شد و هیچ کس، او را مقامی نمی‌داد که آنجا نزول کند، عاجز گشت، از کسی پرسید در این شهر هیچ مسلمانی نباشد که مردم رنجور و غریب را جای دهد، تا من روزی چند آنجا برآسیم، آن کس گفت: اینجا خانقاهی هست و شیخی؛ اگر آنجا روی تو را خدمت کنند، پرسید: نام او چیست؟ گفت: شیخ اسماعیل قصری، شیخ نجم الدین آنجا رفت." (همان / ۴۲۱) و بدین گونه به خدمت شیخ می‌رسد و پس از بهبودی کامل، دل به ارادت او می‌سپارد و به سلوک مشغول می‌گردد و هم با دست او خرقة به تن می‌کند و عهده دار مقام خلافت می‌گردد.

عمّار یاسر

دیگر از استادان نجم الدین کبری، شیخ عمّار یاسر است، جامی او را از اصحاب شیخ ابوالنجیب سهروردی و اهل کمال می‌شمارد که در تکمیل ناقصان و تربیت مریدان و کشف وقایع ایشان کمال تمام داشته است. (همان / ۴۱۷) نجم الدین گرچه دیر زمانی در خدمت او نماند، اما عمیقاً از تعالیم شیخ تأثیر پذیرفت و از پرتو نور باطنی او بهره‌مند گردید. چنانکه خود پس از خلوتی ناتمام که آن هم حاصل اندیشه خامی بود که بر خاطرش گذشته بود؛ می‌گوید:

" شیخ فرمود اول تصحیح نیت کن بعد از آن به خلوت درآی، پرتو نور باطن او در دل من پیدا شد " (نجم‌الدین کبری، ۱۳۶۸ / ۱۸۹ و ۱۹۰) و پس از سپری کردن خلوتی دوباره طبق نظر شیخ، می‌گوید: "شیخ در من نظر کرد و گفت: درآی که نیت درست ساختی و چون درآمدم، هم اتمام خلوت دست داد و هم درهای عوالم غیب به برکت تربیت شیخ بر من بگشاد." (همان / ۱۹۰)

پس از کسب فیض از آستان عمارِ یاسر به فرموده شیخ جهت دست یابی به کمالات بیشتر برای بار دوم راهی دیار مصر می‌گردد تا از محضر شیخ روزبهان کبیر نیز توشه بگیرد.

شیخ روزبهان کبیر مصری بنا به قول جامی‌کازرونی الاصل و مقیم مصر بوده و از مریدان شیخ ابوالنجیب سهروردی است و اکثر اوقات در مقام استغراق به سر می‌برده، نجم‌الدین به صحبت وی نیز نایل آمده و به ریاضت و خلوت اشتغال ورزیده و در نهایت نیز به افتخار دامادی شیخ نایل آمده است. (جامی / ۴۱۸)

بابا فرج تبریزی

از دیگر بزرگانی که نجم‌الدین از محضر آنها استفاده کرد، یکی نیز بابا فرج است، که تحوّل عظیمی در وجود شیخ پدید آورد. پیر شوریده تبریز " با یک نگاه دل نجم‌الدین را به کمند گرفت و با خود کش گشان برد، در وی طاقت و قرار نگذاشت چنانکه از نجم است که: بابا فرج پیر نظر من بود. " (محمدی / ۴۸)

گذشته از این چهار پیر صاحب نفّس که به عنوان استادان نجم‌الدین به اختصار از آنها یاد کردیم، برخی دیگر از شیوخ نام‌آشنای آن روزگار نیز به نوعی در بارور شدن نهال معرفت شیخ نقش داشته‌اند. که به دلیل تنگی مجال، از معرفی آنان چشم می‌پوشیم. تا فرصتی برای پرداختن به تعدادی از مریدان و شاگردان بلند آوازه شیخ نیز باقی بماند. آنانی که در اشاعه تعلیمات و ماندگاری نام و شهرت نجم‌الدین، سهم عمده‌ای داشته و اکثراً به عنوان طلایه‌داران راستین طریقه کبرویه در مشرق زمین شناخته می‌شوند و در زمره مشایخ کبار این طایفه به حساب می‌آیند.

شیخ مجدالدین بغدادی (بغدادکی)

ابوسعید شرف بن مؤید، ملقب به مجد الدین، گرچه اکثراً او را بغدادی دانسته‌اند، اما به احتمال زیاد مجدالدین اصالتاً منتسب به بغدادک یکی از قرای خوارزم بوده. اما به علت این که خانواده وی مدتی مقیم بغداد بوده و از طرفی بغدادک نیز چندان معروف نبوده است، این اشتباه پیش آمده، به هر حال مجدالدین از شاگردان بلافضل نجم الدین کبری و یکی از عرفای نامدار و دارای فضل و کمالات بسیار بوده است و آثاری نیز به رشته تحریر درآورده که از آن جمله می‌توان از: رساله سفر، رساله تحفة البرره و چند مکتوب نام برد. (دهخدا، ۱۳۶۰ / ذیل مجدالدین بغدادی). نسبت شاعری نیز بدو داده شده، عوفی در لباب الالباب و جامی در نفحات الانس از او شعر نقل کرده‌اند، از جمله:

در بحر محیط غوطه خواهم خوردن یا غرق شدن یا گهری آوردن
کار تو مخاطر است خواهم کردن یا سرخ کنم روی ز تو یا گردن

(جامی / ۴۲۶)

نجم الدین رازی

دیگر از بزرگان آن روزگار، شیخ نجم الدین رازی، معروف به نجم دایه و از تربیت یافتگان با واسطه مکتب نجم الدین کبری است که بیشتر توسط شاگرد او یعنی مجدالدین بغدادی تربیت شده است، نامبرده از عرفای صاحب نام قرن هفتم و صاحب آثار ارزشمندی است، از آن جمله است: مرصاد العباد، رساله عقل و عشق، مرموزات اسدی، رساله الطیور. سراج القلوب.

نجم الدین رازی به دلیل پروردن شاگردان بسیار به نجم دایه شهرت یافته است، چنان که خود گوید:
ما دایه دیگران و او دایه ماست.

سیف‌الدین باخرزی

باخرزی علاوه بر جایگاه بلند در عرفان، اهل شعرو شاعری نیز بوده است، نامبرده از مشایخ بزرگ صوفیه در قرن هفتم محسوب می‌شده. در عین حال، خود از مریدان نجم‌الدین کبری است که پس از اخذ خرقه از دست باکفایت شیخ، در بخارا رحل اقامت افکنده، تا پایان عمر به ارشاد خلق و نشر طریقه کبرویه اشتغال ورزیده است. رباعی زیر از اوست:

سیفا ز جنای دهر بسیار منال هرگز مکن از زمانه اظهار ملال
کاین دولت دیگران و این محنت تو چون نیک نظر کنی ملال است ملال

(صفا / ۸۵۶)

عطار

از دیگر معاصران بلند آوازه نجم‌الدین یکی نیز عطار نیشابوری است، شیخ فریدالدین عطار از عرفا و شعرای نام‌آور قرن ششم و اوایل قرن هفتم و از تربیت یافتگان مکتب نجم‌الدین کبری، بخصوص شاگردش مجدالدین بغدادی است. گرچه برخی در انتساب او به نجم‌الدین تردید دارند، اما طرفداران انتساب عطار به نجم‌الدین آنقدر زیاد و استدلال‌تشان آنقدر قوی و استوار است که جای هیچ‌گونه شک و شبهه‌ای باقی نمی‌گذارد. (محمدی / ۲۵۶)

عطار دارای آثار متعددی است، از جمله: دیوان اشعار، تذکرة الاولیاء، منطق الطیر، مصیبت نامه، الهی نامه، اسرار نامه و فراوان آثار دیگر که به دلیل تردید در انتساب برخی از آنها به عطار از ذکر آنها در می‌گذریم. عطار برخلاف عرفای پیشین که عشق را مایه تفاوت بین انسان و فرشته می‌دانستند، درد را مایه تفاوت می‌شمارد. بدین معنا که آدمیان درد دارند و فرشتگان فاقد آنند، و می‌گویند:

قدسیان را عشق هست و درد نیست درد را جز آدمی در خورد نیست

(اشرف زاده، ۱۳۸۲ / ۶)

رضی الدین علی لالا

شیخ رضی الدین از مریدان و دست پروردگان صاحب نام و مطرح نجم الدین کبری است، بیشتر اهمیت وی از این جهت است که سلسله کبرویه از ناحیه وی ادامه یافته و به روزگار ما رسیده و به قول صاحب طرایق الحقایق " رشته بزرگ کبرویه از ایشان جاری گردید. " (معصوم علی شاه، ۱۳۳۹ / ۳۳۹)

جالب است بدانیم، نامبرده در حالی سر ارادت بر آستان شیخ نهاد که خود در ترکستان نام و آوازه‌ای داشت و چند سالی نیز از نجم الدین بزرگتر بود. (جامی / ۴۳۶)

رضی الدین با وجودی که به خدمت بسیاری از مشایخ رسیده و از یکصد و بیست و چهار نفر شیخ کامل خرقة داشته، اما ارادت او به نجم الدین از گونه‌ای دیگر بوده است.

بابا کمال خجندی

بابا کمال از تربیت یافتگان شوریده حال طریقه نجم الدین است که به وسیله او خرقة خلافت به تن کرد و در ترکستان به ارشاد مشغول گشت. (همان / ۴۳۲) و بعدها به تبریز مهاجرت نمود.

نامبرده شاگردان بسیاری تربیت کرد. بزرگانی همچون شمس تبریزی و فخرالدین عراقی را از تربیت یافتگان مکتب بابا کمال دانسته‌اند. (غنی، ۱۳۵۶ / ۵۰۳) و عجیب است که با این همه فضایل و کمالات در کتب تاریخ و تذکره، مطلب زیادی درباره او مشاهده نمی‌شود.

سعد الدین حموی

سعد الدین از طالبان بی قراری است که دهها سال از عمر خود را به سیر و سفر گذراند و با مشایخ بزرگ آشنا شد، بنا به گفته جامی شیخ صدرالدین قونیوی را دیده (همان مأخذ / ۴۲۹) و با وی معاشر بوده است. نامبرده در سفرهای طولانی خویش در خوارزم به خدمت شیخ نجم الدین رسید و مجذوب وی گردید و در زمره مریدان شیخ درآمد و با توجه به حسن شهرتی که در میان اهل معرفت داشت، در ترویج طریقه کبرویه موثر افتاد. آثاری نیز از وی بر جای مانده از جمله: کتاب محبوب و کتاب

سجنجل الارواح و رساله قلب المنقلب. شیخ سعد الدین اواخر عمر را در زادگاه اصلی خویش، یعنی بحرآباد خراسان گذرانید. (حافظ حسین، ۱۳۱۶، ج ۲ / ۳۲۶) و در همان مکان به خاک سپرده شد. (جامی / ۴۳۰)

شهاب‌الدین سهروردی

شیخ شهاب‌الدین ابوحفص سهروردی بنیانگذار سلسله سهروردیه، گرچه تربیت یافته عموی خویش شیخ ابوالنجیب عبدالقاهر سهروردی، عارف مشهور است، اما او را نیز می‌توان از شیفتگان و مریدان شیخ نجم‌الدین کبری به حساب آورد، زیرا نسبت خرقة او به نجم‌الدین می‌رسد و در شجره نامه‌ای که به خط وی موجود است این مطلب دیده می‌شود (محمدی / ۲۳۲) و با توجه به این نسبت، برخی طریقه سهروردیه را نیز از شعبات فرقه کبرویه به حساب آورده‌اند. (همان / ۲۸۸ و ۲۸۹)

به جز افراد مذکور که به اختصار به آنها پرداخته شد، تعداد دیگری از بزرگان صوفیه را نیز باید از مریدان شیخ نجم‌الدین به حساب آورد، از جمله:

- شیخ جمال‌الدین گیلی.
- شیخ بهاء‌الدین ولد (سلطان‌العلماء) پدر مولوی.
- شیخ محمد خلوتی، سر سلسله فرقه خلوتیه.
- و شیخ ضیاء‌الدین مسعود شیرازی .

باری: شیخ نجم‌الدین کبری، ستاره درخشان آسمان عرفان مشرق زمین، فرزند خلف خطه حوازم، میراث‌گرانقدری است که متعلق به تمامی ملل منطقه، بلکه همه جهانیان است و بر ماست که بیش از پیش در شناساندن چهره واقعی و شخصیت اصلی این مرد بزرگ تلاش کنیم، زیرا متأسفانه زندگی بزرگان منطقه، مخصوصاً اولیاء اهل معرفت از جمله نجم‌الدین کبری با پاره‌ای داستانها و وقایع عجیب و غیر قابل باور، درهم آمیخته است. و بدین ترتیب شخصیت واقعی و افکار بلند و انسان ساز شیخ درهاله‌ای از اوهام، خرافات، نسبت‌های ناورا و افسانه‌های ساختگی پنهان مانده است.

فهرست منابع

- ۱- اشرف ازاده، رضا، ۱۳۸۲، عطار و دیگران، انتشارات دانشگاه آزاد اسلامی واحد مشهد.
- ۲- برتلس، یوگنی ادواردویچ، ۱۳۵۶، تصوف و ادبیات تصوف، ترجمه سیروس ایزدی، انتشارات امیرکبیر، تهران.
- ۳- جامی، عبدالرحمن، ۱۳۶۶، نفحات الانس من حضرات القدس، تصحیح مهدی توحیدی پور، کتابفروشی سعدی، چاپ دوم.
- ۴- دهخدا، علی اکبر، ۱۳۷۷، لغتنامه، دانشگاه تهران.
- ۵- رازی، نجم الدین، ۱۳۶۵، مرصاد العباد، به اهتمام دکتر محمد امین ریاحی، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران.
- ۶- صفا، ذبیح الله، ۱۳۵۶، تاریخ ادبیات در ایران، ج ۲، چاپ پنجم، انتشارات امیر کبیر.
- ۷- عوفی، سدید الدین محمد، ۱۳۵۵، لباب الالباب، تصحیح سعید نفیسی، تهران.
- ۸- عطار، فرید الدین، ۱۳۶۶، منطق الطیر، تصحیح احمد رنجبر، انتشارات اساطیر، تهران.
- ۹- غنی، قاسم، ۱۳۵۶، تاریخ تصوف در اسلام، انتشارات زوار، تهران.
- ۱۰- کربلایی تبریزی، حافظ حسین، ۱۳۱۶، روضات الجنات و جنات الجنان، تصحیح جعفر سلطان القرای، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران.
- ۱۱- محمدی، کاظم، ۱۳۸۰، نجم کبری، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- ۱۲- معصوم علیشاه، حاج میرزا، ۱۳۳۹، طرایق الحقایق، ج ۲، انتشارات سنایی، تهران.
- ۱۳- معین، محمد، ۱۳۶۲، فرهنگ فارسی، انتشارات امیر کبیر، چاپ پنجم.
- ۱۴- نجم الدین کبری، ابوعبدالله احمد بن عمر، ۱۳۶۸، فوائح الجمال و فواتح الجلال، ترجمه محمد باقر ساعدی خراسانی، انتشارات مروی، تهران.